

مصدق، نماد آزاد منشی

از استعدادهای اساسی اندیشه انسان تولید نماد است - اندیشه نماد می‌سازد تا از درون آن جلوه کند هر نماد دریایی از معانی است و منطق و راه زندگی را نشان می‌دهد. به همان نسبتی که اندیشه انسانی اوج می‌گیرد و مفاهیم بالا تری را درک می‌کند، بر وسعت دریای معانی مندرج در نماد افزوده می‌شود - اگر نمادها نبودند، انسانها نمی‌توانستند علم و آموخته‌های خود را به دیگران و نسل‌های بعد منتقل کنند و خرد، درهم‌بافته‌ای از یافته‌های نسل‌ها، این چنین پر بار و پرتاب، تمام زندگی نوع انسان را در بر گیرد. نمادها نه فقط در مورد مفاهیم و فرآیندها کاربرد دارند و به شکل کلمه ای خود را ظاهر می‌سازند بلکه برای بسیاری از جریان‌های پیچیده اجتماعی که تحلیل آنها توان بسیار می‌خواهد، رهبری و نامی و نمادی ساخته و پرداخته می‌شود. این جریان‌ها می‌توانند در شرایط دیگری باز تولید شوند و راه زندگی و نظام حکومتی را نشان می‌دهند.

ما در ایران، برای استبداد نمادی داریم که معتقدان به آن و کسانی که جامعه ما را نابالغ - ناتوان برای مدیریت بر خود می‌دانند به آن افتخار می‌کنند (می‌دانید؟ مملکت ما یک رضاشاه می‌خواهد) و چون گفتگو به درازا بکشد ناچار این باور خود را بیان می‌دارند که مردم ما چکمه و شلاق می‌خواهند (راندگی آنها را ببینید!) این یک نوع نماد است و در آن یک دریا اعتقاد اجتماعی و روش کار نهفته است که نمی‌تواند جز با این شعار کوتاه به دیگران منتقل و در ذهن مردم پایدار بماند - این استبداد توان بازتولید دارد. رضاشاه خود با شعار نادر شاه دوران که به وسیله طرفدارانش به خصوص تیمورتاش عنوان می‌شد جای خود را باز کرد. (مملکت ما یک نادرشاه می‌خواهد!) میرزای بزرگ وزیر اعظم آغامحمد خان قاجار هم می‌گفت (او، نادر دوم است).

انواع دیگر جریانهای اجتماعی کوشیده‌اند و می‌کوشند نماد دیگری از نوع دیگر بیروانند گاه این رهبران جامعه به همراه خود ساختی به وجود می‌آورند تا کار آنان را تسهیل کنند که وظیفه خاص و زمان محدودی دارد مانند رضاشاه که حزب ایران نوین را به راه‌انداخت و خود آنرا منحل کرد و یا مصدق که جبهه ملی و بالاخره محمدرضا شاه که در آغاز به یاد پدر - حزب ایران نوین را بنیاد نهاد و خود آنرا منحل ساخت و ساخت مخصوص خود یعنی رستاخیز را برقرار کرد و روزهای آخر دستور انحلال آن را داد - (این ساختها، جز ساختها و احزابی است که رهبران از درون آن بیرون می‌آیند مانند بلشویک روسیه و حزب نازی آلمان

و یا احزاب پر دوام جوامع آزادمنش)

از آنجا که چهره نماد باید کامل باشد - تداوم این ساخت‌های موقتی و موردی، چهره او را ناتمام و فرصت خدشه دار کردن آن را فراهم می‌سازد و یا از شمول آن می‌کاهد و نه می‌تواند و نه باید تداوم داشته باشد. عجیب نیست که طرفداران رضا پهلوی زیر عنوانین مختلف فعالیت می‌کنند مگر زیر عنوان رستاخیز و ایران نوین و برای آنکه چهره آزادبخواهی بخود بدهند نهضت ملی شدن نفت را دور می‌زنند و مدعی مشروطه خواهی می‌شوند.

نهضت مشروطیت، کوشش برای ایجاد یک جامعه آزادمنش بود که بر نیاز به عدالت قضایی و ایجاد دادگستری بنیان گرفت - در آن نهضت، بسیاری بودند که شناخت لازم برای برپایی یک جامعه آزادمنش را داشتند - اما کافی نبودند و دانش جمعی و مشترک برای برپایی جامعه آزادمنش به عمق و گسترش لازم نرسیده بود.

مشکل دیگر این بود که نیروی انتظامی خارجی به بهانه نبود امنیت برای اتباع خود کشور ما را اشغال کرده و چون برنامه ای، برای تجزیه کشور و بسیار فزون تر از آنکه در قرارداد ۱۹۰۷ پاریس آمده بود، داشتند ناامنی فراوان به وجود آوردند - در هر منطقه گردنکشی پرچم نافرمانی برافراشت که هزینه و اسلحه او را روس و انگلیس تامین می‌کردند - با خروج نیروهای خارجی دمل گردنکشی و آشوب‌ها فروکش کرد و آشوبگران بی حامی شدند و همزمان کودتا شد و رضاشاه بر اریکه قدرت نشست و نظم به حساب او گذاشته شد و نهضت آزادیخواهی شکست خورد و در این آشفته بازار با اینکه سخن بسیار رفته است مشخص نشد مشکل از کجا بوده و فراقتنی رواج گرفت و معاندین این آشوب فکری را دامن زدند.

مشروطیت گرچه دانش اجتماعی را فراگیر کرد - دادگستری مطلوبی شکل گرفت و آموزش و پرورش روبه گسترش نهاد اما بزرگترین مشکل این بود که نمادی برای مشروطیت تراشیده و پرداخته نشد - این جریان مشکل بتوان باز تولید شود.

اعتقاد مردم به آزادی به نوعی دیگر از قوه به فعل پیوست - این بار با تکیه بر ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با نفوذ خارجی بدون بیگانه ستیزی و کینه ورزی، سخن آزادی و آزادمنشی در شکل نهضتی پا گرفت که در جریان آن و برخلاف مشروطیت، همه انواع متضاد ارتجاع داخلی و استعمار خارجی و با همه تضاد منافی که داشتند ناچار تمام استعداد خود را به صحنه آوردند و نقاب از چهره‌های

منافق برداشته شد و دوست و دشمن مشخص گردید و این حاصل تولید نمادی بود برای آزاد منشی و مصدق به عنوان نماد آزاد منشی سر بر آورد.

نیازی نیست که نماد در واقع امر، انسانی بدون خطا باشد - انسان بدون خطا قهرمان است و بدیخت ملتی که قهرمان بخواهد - و اما جامعه معتقد به یک راه و روش نماد آنرا می‌تراشد و پیرایش و آرایش می‌کند و به آن جنبه مطلق می‌دهد و مخالفین یک جریان اجتماعی به وارونه می‌کشند خطاهای انسانی داشته یا نداشته فرد، اینک نماد شده را برجسته کنند.

تولید نمادی برای جریان آزادمنشی موجب شد همه انواع ارتجاع داخلی و استعمار خارجی با همه تضاد منافی که داشتند ناچار تمام استعداد خود را بر مبارزه به او به صحنه بیاورند و بسیاری که منافقانه از درون و پشت به او خنجر می‌زدند، حتی سالها پس از سقوط مصدق برای لکه دار کردن این نماد - نقاب از چهره برداشتند.

مبارزه با آزادمنشی و نماد آن از طرف همه گروه‌های استبداد طلب سرسختانه پیگیری می‌شود. اما هدف مصدق است و می‌کوشند ذره - ذره بر چهره او خطاها و اشتباهاتی را بیاورند - نباشد که کشور رضاشاه دیگر و یا فلان و بهمان می‌خواهد رنگ ببازد و به کشور مصدق می‌خواهد تبدیل گردد.

این برای همه واپس‌گرایان سخن مرگ و زندگی است. جالب آنکه، بسیاری از دشمنان آزادی خود را در لفافه جریان مصدق خواهی می‌پوشانند و در شکل حمایت از مصدق و به نام جبهه ملی، آب به آسیاب دشمن ریخته در صدمه زدن به اعتبار او همکاری می‌کنند خوب بود اما کمی لجباز بود - خوب بود اما کمی احساساتی بود - به نوعی شکست ۲۸ مرداد را به گردن او می‌اندازند و گاه داستانهایی را که دیگران برای مخدوش کردن چهره نمادین مصدق ساخته و پرداخته‌اند و می‌خواهند او را بازنده‌ای نشان دهند واگو می‌کنند جالب آنکه جهان به آزادیخواهان در حکومت‌های توتالیتر روسیه و آلمان برای درهم شکستن چهره استالین و هیتلر و ترویج مبانی دموکراسی کمک کرد. متأسفانه در مورد ایران - قدرت‌های بزرگ جهانی در کار بازسازی چهره استبداد و کمک به واپس‌گرایان برای ترویج خشونت و نفرت هستند و قدرت مالی و دانش تبلیغاتی و ابزارهای ارتباط جمعی خود را به طور کامل در اختیار آنان قرار داده‌اند و می‌رود که آینده تاریکی را برای ما رقم بزنند.